

لذتِ پوزخند

درباره بازی پل نیومن در "نیش/تلکه"

چاپ شده در : ماهنامه سینمایی فیلم

زمان انتشار : آبان ماه ۱۳۸۷

این یادداشت کوتاه در بخش مربوط به بازی های پل نیومن در تک تک فیلم هایش در پرونده ای که ماهنامه فیلم به مناسبت درگذشت او در سال ۲۰۰۸ کار کرد، با مکتب بر فیلم مشهور او "نیش / تلکه / گوش بُری" (جرج روی هیل، ۱۹۷۳) نوشته و چاپ شد.

*

*

نقش و بازی پل نیومن در نیش، جلوه روشنی است از دلایل این همه نوستالژی که حتی پیش از مرگش نثار او می شد و حالا و با مرگش، گسترشی طبیعی یافته است: حضور او از همان جنس است که بیننده و سازنده سینما در هر رده و جایگاه، به یک میزان غرق در لذتش می شوند: از جنس «بودن»؛ نه «شدن». بدیهی است که با کوشش همپالکی های نیومن در مکتب متد، این عبارت برای توصیف یکی از نقش آفرینی های یکی از آنها، ژنریک به چشم می آید. ولی در این جا از نسبت دادنش به بازی نیومن در این فیلم، مفهومی و رای قالب معمول کار متدیست ها را در نظر دارم. البته آنان همواره می خواهند خود کاراکتر «باشند»؛ نه این که تبدیل به او «بشوند». اما لذتی که آشکار است نیومن دارد از بازی به نقش هنری گاندورف می برد، جلوه دیگری از این که «او خود هنری بوده» را به نمایش می گذارد. در آن حرکت مشهور سُراندن انگشت سبابه از کنار بینی که نیومن و رابرت ردفورد چندین بار تکرارش می کنند و در لحظه پایانی، اوج «تلکه / گوش بُری» شان را می سازد، برق شیطنتی در چشمان نیومن هست که خیره کننده می نماید. در آن حالت پوزخند آمیزی که هم نشین معصومانه ترین و خود به خودی ترین لبخندهای نیومن این فیلم هم شده، حسی از رهایی و نگاهی «یلخی» به دنیا جاری است که نمی شود به تکنیک های تمرین شده متکی اش دانست. این رفتارها به لحاظ خصلت درونی شان، نمی توانند انتخابی و تصمیم گیری شده باشند. «زیست» و فردیت و تجربه ها و رفیق بازی و سرحالی و ریسک پذیری و حتی خلاف کردن های خود بازیگر

و چشیدن لذات هر کدام توسط خود او، در «بودن» سیال و بی دغدغه اش در هر یک از لحظات شان، اثر ماندگاری دارد. نیومن نمی کوشید هیجان و التهاب و حقه بازی و رندی و هوش منجر به گوش ببری را برای ما بازی و باورپذیر کند؛ بلکه در جایگاه همزاد و همزیست او که ادراک کننده لذات تجربه هایش هم هست، فقط این لذت ناشی از تعلیق و هیجان هنری را به ما منتقل می کرد.

مشخص ترین مثال این لذات خاص تجربه شده را برای انتهای این یادداشت کوتاه نگه داشته ام؛ و آن نوع بُرزدن ورق های بازی با یک دست در این فیلم است که همچون حرکتی تکرارنشده و باورنکردنی، از سوی نیومن به عنوان یک «چشمه» یا «تروک» حریف طلبانه، در این فیلم چشم ها را خیره می کند. برای تفکیک دقیق بحث «زندگی کرده» بودن بازیگر از رهیافت های تکنیکی که می توان در این گونه موارد بدانها تکیه کرد، یادآوری می کنم که این مثلاً با تمهیداتی از قبیل پول شمردن با یک دست داریوش ارجمند در ناخدا خورشید (ناصر تقوایی، ۱۳۶۵) تفاوت ماهوی دارد. آن جا و خیلی جاهای دیگر، بازیگر با تمرین زیاد و دقیق، توانایی فیزیکی انجام کار دشوار یا ظریفی را در خود پدید می آورد که ویژگی بازیگری اوست. ممکن است کس یا کسانی با تمرین و تکرار، بتوانند به حرکتی مشابه دست بزنند که البته بی شک ارزش کار بازیگر را در آن موقعیت و با آن کارکرد به خصوص فیلم و فیلمنامه، ندارد. اما عشاق نیش و نیومن می دانند و حتماً آموده اند که به قول دوستم سعید قطبی زاده، با هیچ تمرین توانفرسایی نمی شود موفق به تکرار این چشمه/تروک شد. این بیرون آمدن کنش از دل تجربه های مشابه خود بازیگر در چشیدن لذت آن فضا و رفتارها و مناسبات، شاید به مثابه شیوه ای سودمند و کارآمد، قابل توصیه به هیچ بازیگر دیگری نباشد و حتی در مورد این نقش به خصوص با همه شهرتی که به عنوان شمایل پل نیومنی دارد، توصیه اش در دسرهای قانونی و اخلاقی نیز در پی داشته باشد! اما در زندگی لذت آمیز نیومن در نقش های

اینچنینی سرشار از شیطنتش، خصلتی منحصر به خود او نهفته است که محبوبیت وصف نشدنی شمایل او را در نظر تماشاگر عادی یا حرفه‌ای، گسترش می‌داد.

به هنری خلق شده به دست او نگاه می‌کنیم که روی پرده راه می‌رود و حقه می‌زند و در می‌رود و نقشه می‌کشد و با لبان و چشم‌هایش لبخند می‌زند؛ و به ما می‌گوید نمی‌دانید این دنیایی که در آنم، با همه ترس و ریسک‌هایش، چه لذتی دارد. و حالا این برای ما در دنیای بدون پل نیومن، زنگ طعنه‌ای گوشخراش را می‌یابد. نوستالژی وقتی از حد فیلم‌های گذشته بگذرد و به تماشای تصاویر بازیگران گذشته برسد، دردآور می‌شود.